

عذرخواهی را بیاموزیم



با هم بکنیم و خطاهای آدابی خودتون رو یادداشت کنیم تا در موردش حرف بزنیم.»

زینب سلیمانی می‌گوید: «خانم بهتر نیست به جای گفت‌وگوی گروهی، یه گفت‌وگوی کلاسی داشته باشیم؟ هیجان انگیزتره!»

«وقتی در ذهنم نمره ۱۲ روی برگه‌اش نقش می‌بندد، بیشتر کفری می‌شوم. می‌خواهم یک نخیر جانانه بگویم که چند تأیید دیگر از چند سوی کلاس می‌رسد: آره خانم! بله خانم! ما هم موافقیم!! خانم! شور کلاس را که می‌بینم، می‌گویم، باشه، اگه این جور دوست دارین، منم مخالفتی ندارم. آریتا اسدی که بغل دست زینب سلیمانی می‌نشیند، می‌گوید: «خانم درباره فشار والدین و بزرگ‌ترها به نوجوان‌ها صحبت بکنیم؟ واقعاً مسئله‌مونه!»

در این بخش، قصه معلمی خانم مریم صبوری را دنبال می‌کنیم؛ معلمی تازه‌کار که امسال از دانشگاه فرهنگیان فارغ‌التحصیل شده است و در نخستین سال کاری‌اش، علوم تجربی، تفکر و سبک زندگی سال هشتم متوسطه را درس می‌دهد و رنج و شکنجه‌های معلمی خویش را در وبلاگش می‌نویسد. ببینیم ماجراهای این روزهای معلمی او از چه قرار بوده است.

۱۳ آذرماه ۹۸

یک لحظه به خودم می‌آیم! مریم! وقت این فکرها نیست. اینجا الان کلاس تفکر و سبک زندگی است. بچه‌ها تلاش می‌کنند عادی باشند. حتی به نظر می‌رسد می‌خواهند ناراحتی امتحان علوم را از دلم در بیاورند. سعی می‌کنم افکار مزاحم را از ذهنم بیرون کنم و روی موضوع درس متمرکز شوم، اما ناراحتی از لحن و نگاهم نمایان است. می‌گویم: خب بچه‌ها، امروز «آداب گفت‌وگو» رو داریم. فعالیت خاصی برای این درس طراحی نکردم. خودتون یه گفت‌وگویی

امروز با بچه‌ها درس تفکر و سبک زندگی داشتیم. درس‌مان به بحث آداب گفت‌وگو رسیده است. از صبح، سگرمه‌هایم در هم بود. از دستشان خیلی عصبانی‌ام. امتحان علوم را افتضاح داده‌اند. نمرات، یکی از یکی مشعشع‌تر. این قدر در مسئله‌ها بی‌دقتی کرده‌اند که به خودم و تدریسم هم شک کرده‌ام. به بچه‌ها هم شک کرده‌ام. به تأییدهایشان به اینکه می‌گویند فهمیدیم و به اینکه می‌گویند فوت آبییم ...

با خودم می‌گویم، آره جون خودتون چقدر هم روتون فشار هست شماها! اما باز هم خودم را کنترل می‌کنم و با بی‌میلی یک اوهومی می‌گویم. بحث شروع می‌شود و آه و ناله بچه‌های کلاس از فشار بزرگ‌ترها و درک نکردن اون‌ها و ... بالا می‌رود. گاهی که در گفت‌وگو وارد می‌شوم. خشمم در کلامم جلوه‌گر می‌شود و ناخودآگاه بارها و بارها به نمرات افتضاحشان ارجاع می‌دهم. مثلاً در جواب شادی کاظمی که از زیاد بودن حجم درس‌ها می‌گوید، می‌گویم: «حالا واقعا درس هم شماها می‌خونید؟ نمره‌هاتون که این رو نشان نمی‌ده.»

یا بعد از اینکه سحر صادقی از وقت کم برای تفریح با دوستان می‌گوید، می‌گویم: «واقعا تفریح را بخشی از زندگی می‌دونین یا کل زندگی؟ به نظر می‌آید که کل زندگی شماها تفریح شده.»

هر بار مخاطبانم از طرز بیانم و خشم مستتر در کلامم جا می‌خورند و آزرده می‌شوند، این را از چشم‌هایشان که به زمین خیره می‌شوند یا از حرف‌هایی که گویی قورت می‌دهند، می‌توانم بفهمم. در همین اثنا، مرضیه محمدی دختر مؤدب و کم حرف کلاس دستش را بالا می‌برد و می‌گوید: «خانم! اجازه هست؟» می‌گویم: «بگو»

می‌گوید: «ببخشید این حرف رو می‌گم، اما احساس می‌کنم. شما آداب گفت‌وگو رو رعایت نمی‌کنین. اینجا نوشته تو گفت‌وگو نباید طعنه و کنایه زد.»

صدایش اول در همه‌ی بچه‌ها ضعیف به گوش می‌رسد، اما خیلی زود، انگار کل کلاس را برق گرفته باشد. سکوت حاکم می‌شود. حرفش خیلی سنگین است. اولش خیلی جا می‌خورم! حتی دلم می‌خواهد نمره ۱۳ درس علومش را به رخش بکشم و تحقیرش کنم. دلم می‌خواهد چشم زهره‌ای نثارش کنم تا حساب کار دستش بیاید، اما ...

یادم به کلاس «تربیت اسلامی» دانشگاه می‌افتد. یادم به جلسه‌ای می‌افتد که مقاله «چالش‌های تربیت دینی در قرن بیست و یکم»^۱ و مؤلفه‌های تربیت را مرور می‌کردیم. یادم می‌آید وقتی استاد از دو مولفه

معیار و نقادی در تربیت می‌گفت، چقدر چشم‌هایمان گرد شده بود. مؤلفه معیار به این معنا بود که معلم باید معیارها را به شاگرد بگوید تا او خود به طور مستقل بتواند امور، موقعیت‌ها، آدم‌ها، خودش و حتی معلم را ارزیابی کند. مهم اینجا بود که این معیارگرایی و ارزیابی می‌توانست دامن خود معلم را هم بگیرد. از سوی دیگر، مؤلفه نقد، بر جریان نقد در فرایند تربیت تأکید داشت؛ اینکه باید شاگرد و معلم هر دو این امکان را داشته باشند تا عمل دیگری را بر مبنای معیارها ارزیابی و نقد کنند. مینا یزدان‌پناه و لیلا نجمی‌پور آن روز به استاد گفتند که استاد این دو مؤلفه از تربیت، فائحه احترام شاگردان به معلم را خواهد خواند. یادم می‌آید که مینا شکرانی با تعجب پرسید: «آقای دکتر، یعنی شما معتقدید معلم باید از شاگردانش عذرخواهی کند؟»

و استاد پاسخ داد: «شما راه‌حل دیگری دارید اگر خطایی کند و خلاف معیار عمل کند، نباید عذرخواهی کند؟ چه راه درستی غیر از عذرخواهی جلوی پای این معلم هست؟ ... معلمی که در جای خود از شاگردش عذرخواهی می‌کند. دارد به شاگردانش یاد می‌دهد که هنگام خطا باید با صداقت و مسئولیت‌پذیری، مسئولیت خطای خود را بپذیرند، عذرخواهی کنند و در تلاش برای جبران آن باشند.»

مینا با حالتی ذوق زده گفت: چه جالب! واقعا ها! شاگرد باید عذرخواهی کردن را هم از معلم یاد بگیرد.»

به خودم می‌آیم. هنوز کلاس ساکت است. آب دهانم را قورت می‌دهم. یادم به کنایه‌آمیز بودن حرف‌ها و عصبانیت از بچه‌ها می‌افتد. یادم به این می‌افتد که چقدر در جملات معترضه گاه و بیگاهم در گفت‌وگوهایشان، این عصبانیت را با طعنه و کنایه ابراز کرده‌ام و احتمالاً آن‌ها را آزرده‌ام. چشم‌هایم را برای لحظاتی می‌بندم و باز می‌کنم. نفسی می‌کشم و رو می‌کنم به مرضیه. مرضیه سرش را پایین انداخته و نگاهش به زمین خیره است. می‌گویم: «حق با توست مرضیه. من آداب گفت‌وگو رو رعایت نکردم.

گفت‌وگویی که با طعنه و کنایه همراه شد، گفت‌وگوی ثمربخش نخواهد بود. من از همان اول زنگ از دست شما عصبانی بودم. نمره‌هاتون تو درس علوم خیلی من رو ناامید کرد.

خیلی ... اما هیچ یک از این‌ها دلیل نمی‌شه که حرفم رو با طعنه و کنایه بزنم و گفت‌وگو رو تلخ کنم. بچه‌ها! واقعا از همه شما عذرخواهی می‌کنم.»

کلاس هنوز در شوک است. انگار بار اولی است که معلمی دارد از شاگردان عذرخواهی می‌کند. بعد از لحظاتی، سحر صادقی می‌گوید: «خانم! اتفاقاً لازمه ما هم در این مورد با شما حرف بزنیم. من و شیمیا هانی، روز قبل از امتحان، از یکی از نهمی‌ها شنیدیم که فقط تعریف‌ها برای امتحان مهم هستن. ما هم اومدیم به همه گفتیم فقط تعریف‌ها رو بخوانند.»

با تعجب می‌پرسم: «یعنی بدون هماهنگی با من اعلام کردین؟»

شیمیا با صدای ضعیفی ادامه می‌دهد: «بله خانم. به کمی هم رگ شیطنتمون گل کرد. ببخشید ما رو. خودمون خیلی ناراحتیم. واقعا پشیمونیم.»

زهره و ثوقیان می‌گوید: «ببخشید؟ همین؟ بینین چه بساطی درست کردین؟ خانم صبوری رو نسبت به ما بدبین کردین. رابطه‌مون رو خراب کردین! ما فکر می‌کردیم خانم صبوری اینو گفته که شما اومدین اعلام کردین! واقعا فکر می‌کنین یا به ببخشید ساده مشکل حل می‌شه؟»

همه‌ها در کلاس بالا می‌گیرد. با صدای بلند می‌گویم: «تو این مورد واقعا عذرخواهی کلامی کافی نیست باید از دل من و بچه‌ها در بیارید.»

سحر صادقی می‌گوید: «خانم، اگه قول بدیم فردا برای شما و کلاس آتش دوغ اردبیلی بیاریم و سرکلاس علوم با هم به آتش زمستونی بزنیم. از دلتون در میاد؟» هنوز جواب ندادم که کلاس یک مرتبه منفجر می‌شود ...

بی‌نوشت

۱. این مقاله در جلد دوم کتاب «نگاهی به تربیت اسلامی» نوشته خسرو باقری به چاپ رسیده است.